



## تبارشناسی تحلیلی رئالیسم نئو کلاسیک: از سیاست خارجی تا سیاست بین الملل

امیرزهام شجاعی<sup>۱</sup>

### چکیده

نظریه‌های روابط بین‌الملل را از منظر موضوع تبیین، در یک نگاه کلان، می‌توان به نظریه‌های سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل تقسیم‌بندی نمود. هرچند که یک ارتباط تنگاتنگ میان نظریات سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل وجود دارد و این دو از هم جدا نیستند، با این حال، نمی‌توان این دو را یکی انگاشت. نظریه‌های سیاست خارجی به دنبال واکاوی، تبیین و پیش‌بینی رفتار خارجی دولت‌ها و عوامل گوناگون تأثیرگذار بر آن هستند، در حالی که نظریه‌های سیاست بین‌الملل، به دنبال تبیین چستی، چگونگی و اثرات پیامدهای تعاملات میان دولت‌ها در محیطی به نام نظام بین‌الملل می‌باشند. یکی از جدیدترین نظریه‌های رئالیستی سیاست خارجی، تئوری رئالیسم نئو کلاسیک می‌باشد. این تئوری با بهره‌گیری ترکیبی از نگاه کلان رئالیسم ساختاری و نگاه خرد رئالیسم کلاسیک؛ سیاست خارجی را محصول افعال مبتنی بر مفهوم ترجمه‌شده‌ی الزامات ساختاری، به وسیله‌ی دولت‌ها و سایر عوامل داخلی، در نظر می‌گیرد. تأکید بر محدودیت‌های سیستمی در کنار انتخاب‌گرهای غیرسیستمی؛ باعث افزایش قدرت تبیینی این تئوری شده‌است. برخی متفکرین (معروف به نسل سوم رئالیسم نئو کلاسیک)، به دنبال بازنویسی و پیش‌برد این تئوری، به‌عنوان یک نظریه سیاست بین‌الملل بوده‌اند. در این مقاله با شرح آرا متفکران اصلی رئالیسم نئو کلاسیک و با روش تبیینی-تحلیلی، به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که: رئالیسم نئو کلاسیک از ابتدای ظهور آن به‌عنوان یک نظریه مکمل واقع‌گرای ساختاری، تا سالیان اخیر که به‌عنوان یک نظریه جدید سیاست بین‌الملل، بازساختار بندی شده‌است؛ چه تغییرات و دگرگونی‌هایی را پشت سر نهاده؟ فرضیه اصلی نیز این است که رئالیسم نئو کلاسیک به‌مرور زمان به‌سوی تحلیل التقاطی و چندسطحی و میان‌رشته‌ای حرکت کرده و از هسته سخت رئالیستی فاصله گرفته‌است. روش پژوهش نیز تحلیلی-تبیینی؛ با یک رویکرد نظری است.

**واژگان کلیدی:** رئالیسم نئو کلاسیک، نظریه جدید، سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط بین‌الملل

<sup>۱</sup>- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران



# Analytical Genealogy of Neoclassical realism: from Foreign Policy to International Politics

Amirroham Shojaie<sup>1</sup>

## Abstract

The theories of international relations can be divided into theories of foreign policy and international politics from the point of view of explanation. Although there is a close relationship between the theories of foreign policy and international politics and these two are not separate, however, these two cannot be considered the same. Foreign policy theories seek to analyze, explain and predict the foreign behavior of governments and various factors influencing it, while international politics theories seek to explain what, how and the effects of interactions between governments in an environment called the international system. One of the most recent realist theories of foreign policy is the theory of neoclassical realism. This theory uses a combination of structural realism's macro view and classical realism's micro view. It considers foreign policy as the product of actions based on the translated concept of structural imperatives by governments and other domestic actors. Emphasis on systemic limitations alongside non-systemic selectors; It has increased the explanatory power of this theory. Some thinkers (known as the third generation of neoclassical realism) have sought to rewrite and advance this theory as a theory of international politics. In this article, by describing the opinions of the main thinkers of neoclassical realism and with an explanatory-analytical method, this question will be answered: neoclassical realism from the beginning of its appearance as a complementary theory to structural realism, until recent years, when it has been restructured as a new theory of international politics; What changes and transformations has it gone through? The main hypothesis is that over time, neoclassical realism has moved towards eclectic, multi-level and interdisciplinary analysis and has moved away from the realist hard core. The research method is analytical-explanatory; with a theoretical approach.

**Keywords:** Neoclassical realism, New theory, International politics, Foreign policy, International relations



۱۹۸

پژوهش‌نامه ایرانی

سیاست بین‌الملل،

سال ۱۳، شماره ۱، شماره

پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان

۱۴۰۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

1- PhD student of International Relations, Faculty of Literature and Humanities, Department of Political Science, Guilan University, Rasht, Iran.

روابط بین‌الملل یک دنیای پیچیده و گسترده متشکل از داده‌های بی‌شمار است. بدون شک، تئوری؛ ابزار اصلی تحلیل روابط بین‌الملل می‌باشد. نظریه، در روابط بین‌الملل، به‌سان یک منجی عمل می‌کند. یک منجی که سوژه انسانی را از آشفتگی‌ها و بی‌قراری‌های ناشی از رویارویی با اطلاعات بی‌شمار بین‌المللی، رهایی‌ده و با برجسته‌سازی اصول و متغیرهایی مشخص، بستر تفکر نظام‌مند را فراهم می‌سازد. نظریه‌های روابط بین‌الملل، از همان ابتدای امر که به‌دنبال توضیح کلان سیستم (نظام) بین‌المللی بودند؛ خواه ناخواه، در تحلیل خود، یک نقش پررنگ، برای افعال بازیگران دولتی، که در قالب سیاست خارجی متجلی می‌شود، قائل بودند. در همین راستا می‌توان گفت که، سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نبوده و نخواهند بود. درهم تنیدگی سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل به گونه‌ای است که تصور یکی بدون دیگری ممکن نیست. رئالیست‌های کلاسیک که بر قدرت‌محوری روابط میان کشورها و ماهیت شرور و قدرت‌طلب انسان تأکید داشتند، سیاست بین‌الملل را تلاش بی‌وقفه برای کسب قدرت قلمداد می‌کردند. مورگنتا به‌عنوان بنیان‌گذار رئالیسم کلاسیک، تلاش نمود تا مرکزیت قدرت در سیاست بین‌الملل را بدون تقلیل آن به خشونت؛ تشریح کند. مورگنتا در رئالیسم کلاسیک، ریشه‌های جنگ و منازعات بین‌المللی را در ذات ناقص و خشونت‌طلب انسان جستجو می‌کند، نقطه شروع تحلیل سیاست بین‌الملل را دولت‌ها و سیاست داخلی در نظر می‌گیرد و آن‌ها را به دو دسته‌ی تجدیدنظرطلب و حافظ وضع موجود تقسیم‌بندی می‌کند و در مجموع باید گفت که یک نگاه "از پایین به بالا"، نسبت به سیاست بین‌الملل؛ دارد. هژمونی فکری مورگنتا با انتشار کتاب نظریه سیاست بین‌الملل کنت والتز (۱۹۷۹) و بیان نظریه نئورئالیسم یا رئالیسم ساختاری، از بین می‌رود. والتز با بیان اینکه نمی‌توان به‌صورت تجربی بر فرضیه مورگنتا مبنی بر ذات ثابت و شرور انسان صحه گذاشت؛ تلاش می‌کند تا از درگیر ساختن خود با مفاهیم انسان‌محور، اجتناب بورزد. نئورئالیسم با اتخاذ یک رویکرد "از بالا به پایین"، عاملیت را در تبیین سیاست بین‌الملل، نه در تجلیات افعال انسان قدرت‌طلب در هیئت دولت؛ بلکه در ساختار نظام بین‌الملل و چگونگی توزیع قدرت و توانمندی‌ها در آن، جستجو می‌کند. والتز معتقد است که ساختار، رفتار واحدهای درون آن را تعیین می‌کند؛ در نتیجه، تنها تغییرات ساختاری می‌توانند بر نتایج بین‌المللی در سیاست جهانی تأثیر بگذارند. نظریه والتز تحت تأثیر نظام دوقطبی حاکم بر جنگ سرد ساخته و پرداخته شده‌بود، با اتمام جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ناتوانی نئورئالیست‌ها از تبیین و تشریح آن، بار دیگر نقش عوامل غیرمادی و خرد، در تبیین پدیده‌های سیاست بین‌الملل؛ در قالب نظریه‌هایی مانند



سازه‌انگاری، برجسته شد. سازه‌انگاران با اعتقاد به بر ساختگی محیط اجتماعی در اثر تعاملات کارگزاران؛ و عاملیت معنا، انگاره‌ها و هویت‌ها در افعال انسانی، حرکت از ساختار به کارگزار و کارگزار به ساختار را که پیش از این در نئورئالیسم و رئالیسم کلاسیک متجلی شده بود؛ در قالب قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار در بستر انگاره‌ها، بازتعریف نمودند. سازه‌انگارانمانند ونت، با نقد مادی‌گرایی حاکم بر رئالیسم ساختاری والتز، یک رویکرد هستی‌شناسانه معناگرا را، در تبیین سیاست بین‌الملل، برگزیدند. ونت با تأکید بر اینکه در کنار توزیع توانمندی‌های مادی باید به توزیع انگاره‌ها و فرهنگ غالب بر افعال متقابل کارگزاران دولتی نیز توجه نمود، عاملیت را از ساختار مادی (نئورئالیسم) و انسان شرور مفروض پنداشته شده (مورگنتا)، به هویت‌ها و برداشت‌های کنشگران از یکدیگر؛ منتقل نمود. در برابر جذابیت‌های روز افزونی که ایده‌های سازه‌انگاران به دنبال داشت، عده‌ای از رئالیست‌ها، سعی داشتند تا به وسیله بازمفصل‌بندی نظریات رئالیستی و با جذب عوامل جدید، یک تئوری رئالیستی جدید و کاربردی را؛ برای فهم روابط بین‌الملل، عرضه کنند. رئالیسم نئوکلاسیک را باید جدیدترین و گسترده‌ترین تلاش نظری واقع‌گرایانه در رشته روابط بین‌الملل در نظر گرفت. رئالیسم نئوکلاسیک، طیف گسترده‌ای از متفکرین را با برداشت‌های خاص خود از این الگوواره، شامل می‌شود. اما در یک تقسیم‌بندی کلی؛ عمده تلاش‌های صورت گرفته در این چارچوب را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی نمود. نسل اول، نسل دوم و نسل سوم نظریات واقع‌گرایی نئوکلاسیک. متأسفانه در ایران، رئالیسم نئوکلاسیک، اغلب به عنوان یک نظریه صرف سیاست خارجی شناخته شده و به گستره‌ی وسیع این تئوری که مباحث جدید و کلانی را در سیاست بین‌الملل در برمی‌گیرد، توجه درخور نشده است. بر همین اساس در این مقاله، با شرح کلی نظریات هر یک از نسل‌های گفته شده، به دنبال پاسخ به این پرسش می‌باشیم که: رئالیسم نئوکلاسیک از ابتدای ظهور و بیان آن به عنوان یک نظریه مکمل واقع‌گرایی ساختاری، تا سالیان اخیر که به عنوان یک نظریه جدید سیاست بین‌الملل، بازساختار بندی شده است؛ چه تغییرات و دگرگونی‌هایی را، در چه ابعادی، پشت سر نهاده و چشم‌انداز پیش‌روی آن چگونه خواهد بود؟ در حقیقت بحث و هدف اصلی مقاله که به صورت تبیینی-تحلیلی صورت گرفته این است که پیشرفت‌های صورت گرفته در بستر رئالیسم نئوکلاسیک را تبیین کند و همچنین چشم‌انداز پیش‌روی آن را شرح دهد. یافته‌های مقاله نیز بیانگر میان‌رشته‌ای تر شدن و التقاطی تر شدن این تئوری به ویژه در نسل سوم آن می‌باشند. روش انجام این پژوهش نیز مبتنی بر تحلیل آثار و آراء متفکران رئالیسم نئوکلاسیک از یک سو و از سوی دیگر، مبتنی بر تبیین سیر تحول و چشم‌انداز این زمینه‌ی فکری می‌باشد.

## پیشینه پژوهش

با وجود آنکه رئالیسم نئو کلاسیک، یکی از زمینه‌های پیشرو و به‌روز مطالعات روابط بین‌الملل است و آثار خارجی زیادی همه ساله در این حوزه منتشر می‌شود که به بسیاری از مهم‌ترین آن‌ها در متن اصلی مقاله پرداخته شده‌است، با این حال، تعداد آثار فارسی بسیار کمی در ایران در این حوزه وجود دارد که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

سلیمی و ابراهیمی (۲۰۱۵/۱۳۹۴)، در مقاله‌ای با عنوان "مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نئو کلاسیک"، با بهره‌گیری از نظرات متفکران اولیه این مکتب، به تبیین کلیات زمینه‌ی نئو کلاسیکی رئالیسم در روابط بین‌الملل پرداخته و وجه تمایز این نحله را از سایر نحله‌های رئالیستی، خصوصاً در رابطه با تبیین سیاست خارجی، برشمرده‌اند.

حق شناس (۲۰۱۳/۱۳۹۲)، در مقاله‌ای با عنوان "واقع‌گرایی نو کلاسیک: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی"، به بررسی ظرفیت‌های رئالیسم نئو کلاسیک، در تبیین سیاست خارجی کشورها پرداخته و در این مقاله بر این امر تأکید شده که رئالیسم نئو کلاسیک موجب بازیابی و پایش بستر رئالیسم در روابط بین‌الملل شده است. در این مقاله در اصل مفاهیم کلی رئالیسم نئو کلاسیک مانند مفهوم موازنه منافع شولر بیان شده و برخی مثال‌های عینی در راستای تأیید کاربردی بودن رئالیسم نئو کلاسیک شرح داده شده است. در سایر مقالات مربوط به رئالیسم نئو کلاسیک، عموماً از این نظریه، برای تبیین سیاست خارجی کشورها استفاده کاربردی شده است. با این حال، معدود آثار تئوریک نیز وجود دارند که به این نظریه و بستر، اشاراتی داشته‌اند؛ از جمله: شجاعی و سیمیر (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان "واکاوی و نقد نظریه رئالیسم دولت محور فرید زکریا"، با تشریح نظریه رئالیسم دولت محور فرید زکریا، آن را یک نسخه ناقص و گزینشی از رئالیسم نئو کلاسیک توصیف کرده‌اند.

همان‌طور که قابل مشاهده است، آثار فوق، علی‌رغم ارزشمندی و اولین بودن در نوع و زمان خود، به دسته‌بندی و تشریح نحله‌ها و نسل‌های گوناگون رئالیسم نئو کلاسیک و سیر پیشرفت و تحول آن نپرداخته‌اند و بیشتر به دنبال شرح کلیات و مبانی این بستر تئوریک و بیان ظرفیت‌های آن بوده‌اند. این در حالی است که در این مقاله که از نظر زمانی متأخر از سایر آثار است، سیر تحول رئالیسم نئو کلاسیک از ابتدای ظهور آن تا آخرین تحقیقات صورت گرفته در این حوزه، با یک رویکرد تحلیلی، شرح داده شده و به تبیین سه نسل مختلف رئالیسم نئو کلاسیک و تبیین ظرفیت‌ها و چشم‌اندازهای این زمینه‌ی نظری، پرداخته شده است.



۲۰۱

بررسی محیط منطقه‌ای  
دریای خزر؛ شناخت  
الگوهای منازعه و همکاری  
امنیتی



۱. واقع‌گرایی نئو کلاسیک نسل اول: تلاشی جهت تکمیل نواقص گرای؛ شروع تحلیل التقاطی  
شکی نیست که انتشار نظریه سیاست بین‌الملل والتز (۱۹۷۹) منجر به ظهور طیف متنوعی از نظریه‌های  
جایگزین شد که خود را در ارتباط با دیدگاه روشن والتز از سیاست بین‌الملل قرار دادند. این تحولات  
منجر به نظریه‌های جایگزینی شده است که در مفروضات اساسی یک رویکرد خاص گنجانده شده‌اند، اما  
ادعا می‌کنند که تفاوت‌ها را چنان اساسی بیان می‌کنند که برچسب جدیدی برای ترسیم تغییرات درون آن  
نظریه لازم است؛ رئالیسم نئو کلاسیک در اینجا مثال خوبی است (Dunne and others, 2013: 413).  
به‌عنوان مکمل رئالیسم ساختاری، هدف از رئالیسم نئو کلاسیک نسل اول، که به آن NCR نوع I نیز گفته  
می‌شود، شناسایی این بود که چرا در برخی موارد، دولت‌ها نتوانستند بقا را از طریق استراتژی‌های  
خودیاری که توسط ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و الزامات ساختاری تعیین می‌شود، اولویت‌بندی  
کنند (Götz, 2021: 3-4).

نوع اول رئالیسم نئو کلاسیک، بخش عمده‌ای از نظریه‌پردازی‌های رئالیستی نئو کلاسیک تا به امروز را  
تشکیل می‌دهد. در این شکل اولیه، محققانی که در ابتدا توسط گیدنون رز به‌عنوان رئالیست‌های  
نئو کلاسیک شناسایی شدند، درگیر توضیح مواردی بودند که در آن دولت‌ها به‌طور مناسب به انگیزه‌های  
سیستمی واکنش نشان ندادند (Kitchen, 2018). نورئالیسم ادعا می‌کند که رویکردهایی که در قالب  
سیاست خارجی توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شوند و در تناسب با الزامات ساختاری و منطق بقا نیستند، موجب  
شکست دولت‌ها از طریق مکانیسم تنبیه و جامعه‌پذیری بین‌المللی می‌شوند. همچنین بیان می‌دارد که  
واخدهایی که طبق منطق بقا و با توجه به آنارشی بین‌المللی و الزامات ساختاری عمل کنند، پاداش داده  
می‌شوند و سایر دولت‌ها نیز، نه از دولت‌های تنبیه‌شده شکست خورده، بلکه از دولت‌های پیروز  
پاداش دیده، تقلید می‌کنند؛ بنابراین، با گذر زمان و ادامه این روند، عاملیت اصلی در انحصار ساختار باقی  
خواهد ماند. نسل اول رئالیسم نئو کلاسیک، دلایل سیاست‌های خارجی نامناسب را در متغیرهای  
مداخله‌گر در سطح داخلی قرار جستجو می‌کند. در همین راستا بیان می‌کند که در اغلب اوقات،  
شکست‌های نهادی داخلی یا درک نادرست رهبران، مقصر اصلی اتخاذ سیاست‌های خارجی غیرمتناسب  
با الزامات ساختاری است. این موارد، به خودی خود جالب هستند و باید گفت که نوع اول  
رئالیسم نئو کلاسیک، چارچوبی ارائه می‌دهد و بستری را فراهم می‌آورد که به توسعه تئوری کمک  
می‌کند.

رئالیست‌های نئو کلاسیک نوع اول معتقدند که سیستم بین‌المللی سیگنال‌های روشنی را به دولت‌ها ارسال  
می‌کند، اما این سیگنال‌ها تنها پس از عبور از کمربندهای انتقال اغلب ناقص ادراک رهبر و سیاست داخلی



مفهوم شده و در فرایند سیاست‌گذاری خارجی تأثیرگذار خواهند بود.

رنالیسم نئو کلاسیک نسل اول را می‌بایست شروع التقاط‌گرایی عملی در رنالیسم در نظر گرفت. پژوهش التقاطی ما را ملزم به تخطی از مرزهای الگوواره یک می‌کند، یک رویکرد التقاطی به دنبال شناسایی و درک مشکلاتی است که در عین اینکه برای محققان جالب است، حداقل به طور ضمنی چالش‌های مشخصی را که بازیگران اجتماعی و سیاسی با آن مواجه هستند، به همراه دارند؛ از آنجایی که آن‌ها جنبه‌های مرتبط اساسی از سؤالاتی را که در محدوده‌های تحلیلی الگوواره‌های رقیب تشکیل شده‌اند، در بر می‌گیرند یا ترکیب می‌کنند، چنین مسائلی احتمالاً دامنه و پیچیدگی بیشتری نسبت به سؤالات پژوهشی مرسوم دارند (Sil and Katzenstein, 2010: 20).

با این حال، دستاورد کلیدی NCR نوع اول، تأیید مجدد سودمندی نظری رنالیسم ساختاری است، موارد انحرافی نادر هستند و به موارد خاصی از رفتار سیاست‌خارجی محدود می‌شوند تا انتخاب استراتژیک کلان، بنابراین، کمتر بهینه بودن در بلندمدت بر نتایج بین‌المللی تأثیر نمی‌گذارد؛ به همین دلیل، همه محققانی که آثارشان تحت نوع یک NCR گنجانده شده است، لزوماً خود را «رنالیست نئو کلاسیک» نمی‌دانند (Kitchen, 2018).

یکی از انتقاداتی که به نوع اول NCR وارد است این است که؛ با وجود انسجام درونی NCR نوع یک، این الگوواره؛ در ایجاد اولویت توضیحی برای عوامل سیستمی کوتاهی می‌کند، زیرا محرک‌های سیستمی به طور کلی بیش از یک پاسخ حالت غیرقابل مجازات را امکان‌پذیر می‌کنند، قدرت بزرگی را در نظر بگیرد که کاهش نسبی خفیفی را در جایگاه بین‌المللی خودش تجربه می‌کند؛ بدیهی است که دولت مورد نظر می‌تواند از فهرست طولانی گزینه‌ها، از جمله تعدیل نیرو و آغاز جنگ پیشگیرانه و... انتخاب کند و نمی‌توان دانست که کدام یک از گزینه‌ها مجازات خواهند شد، زیرا می‌توان گفت که همه گزینه‌ها در خدمت بقا هستند (Vasileiadis, 2023: 3).

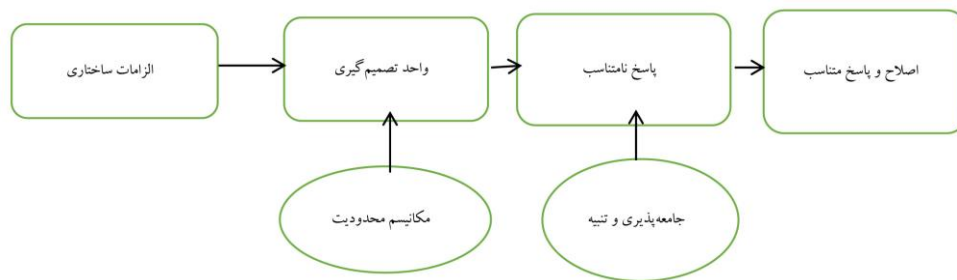
«در مجموع واقع‌گرایی نئو کلاسیک نسل اول را می‌توان اینگونه توصیف نمود: یک تلاش کلی جهت تکمیل نواقع‌گرایی، از طریق برجسته‌سازی نقش عوامل داخلی در تبیین سیاست‌های خارجی خاصی که با توجه صرف به عاملیت ساختار، قابل توضیح نیست.»

یک شمای کلی NCR نوع اول را می‌توان به صورت زیر ترسیم نمود:



۲۰۳

بررسی محیط منطقه‌ای  
دریای خزر؛ شناخت  
الگوهای منازعه و همکاری  
امنیتی



(Vasileiadis, 2023: 4)

## ۲. واقع‌گرایی نئوکلاسیک نسل دوم: تلاشی جهت مفصل‌بندی یک نظریه سیاست خارجی

نوع دوم NCR نگاه گسترده‌تری دارد و به دنبال توضیح کلی‌تر و دقیق‌تر سیاست خارجی است. نسل دوم NCR بیان می‌دارد که، اغلب اوقات، الزامات ساختاری و فشارهای سیستمی؛ تعیین‌کننده هیچ‌یک از اقدامات خاص سیاست خارجی کشورها نیستند و در نتیجه، پاسخ‌های سیاست خارجی می‌توانند متفاوت و متغیر باشند.

رنالیسم نئوکلاسیک نوع اول صرفاً به دنبال اصلاح رنالیسم ساختاری با استفاده از متغیرهای مداخله‌گر در سطح داخلی بود تا ناهنجاری‌های تجربی را برای نظریه‌های رنالیستی ساختاری توضیح دهد؛ واقع‌گرایی نئوکلاسیک نوع دوم از محرک‌های سیستمی که توسط متغیرهای مداخله‌گر در سطح داخلی تعدیل می‌شوند، برای اطلاع‌رسانی به رویکردی به سیاست خارجی به‌طور کلی‌تر استفاده می‌کند، زیرا معتقد است که - به جز در شرایط نادر - رنالیسم ساختاری اطلاعات کافی برای پیش‌بینی انتخاب‌های استراتژیک ملی ارائه نمی‌کند (Ripsman and others, 2016: 16). از منظر رنالیسم نئوکلاسیک نسل دوم، کنش‌هایی که در نتیجه فشارهای نظام‌مند و سیستماتیک، به‌ظاهر غیرعقلانی خوانده می‌شوند، ممکن است با افزودن عوامل داخلی در تحلیل و از منظر سیاست داخلی؛ کاملاً عقلایی باشند. شولر از متفکران این حوزه، در نقد رنالیسم ساختاری بیان می‌دارد که تئوری ساختاری با نتایج سروکار دارد و نه کنش‌ها، نیت و اهداف خاص از رفتار سیاست خارجی دولت‌های خاص در یک‌زمان مشخص؛ و فقط پیامدهای قابل‌انتظار کنش‌های دولت را توصیف می‌کند، پس باید مراقب بود که همه دولت‌هایی که برخلاف پیش‌بینی‌های تئوری نواقح گرایانه عمل می‌کنند غیرعقلایی نشوند. (Shweller, 2002, 11-12).

مطابق با بینش عمومی نئوکلاسیک نسل دوم، تشریح و تبیین سیاست خارجی، نیازمند طرح‌های چندعلتی است که از عوامل سیستمیک و غیر سیستمی تشکیل شده است (Vasileiadis, 2023). در همین راستا، متفکران گوناگونی به برجسته‌سازی این عوامل داخلی، در یک قالب تئوریک پرداخته‌اند.



۲۰۴

پژوهش‌نامه ایرانی

سیاست بین‌الملل،

سال ۱۳، شماره ۱، شماره

پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان

۱۴۰۳

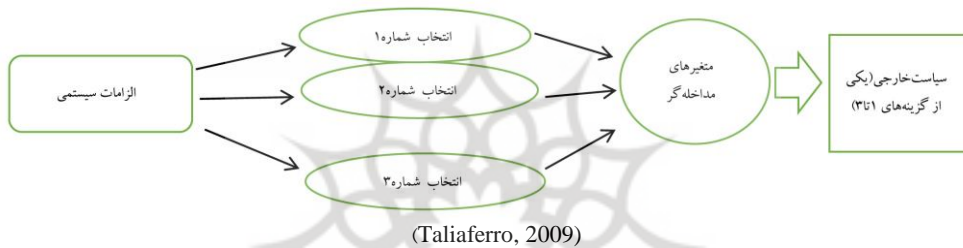


به‌عنوان مثال؛ شولر چهار عامل انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری داخلی رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و اجماع نخبگان را در چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدات محیط خارجی در رابطه با اتخاذ رویه‌ها و رویکردهای سیاست خارجی خود تأثیرگذار می‌داند (Schweller, 2004: 170-181). شولر همچنین با تکیه بر مفهوم منافع؛ به دنبال توضیح رفتارهای متفاوت دولت‌ها، بخصوص به هنگام وجود الزامات سیستمیک و نظام‌مند مشابه بوده و در همین راستا، مفهوم موازنه منافع را در پاسخ به ناکارآمدی‌های تبیینی موازنه قدرت و موازنه تهدید، مطرح کرده است. واقع‌گرایی نوکلاسیک، نواقح‌گرایی را در تعریف مفاهیم و از جمله، مفهوم منفعت دچار ابهام می‌داند، در واقع‌گرایی نوکلاسیک، مفهوم «منفعت حقیقی» در طول دوران‌های مختلف تغییر کرده است و این چیزی است که هم در محوریت پیشینه‌سازی قدرت تهاجمی و هم در محوریت امنیت تدافعی، نادیده گرفته شده است؛ بدین ترتیب، بر مبنای واقع‌گرایی نوکلاسیک، همه دولت‌ها یک منفعت واحد را دنبال نمی‌کنند و امنیت، همه منافع نیست؛ به طوری که حرص و آز، هژمونی فرهنگی، دستیابی به فضای حیاتی، کسب وجهه مناسب در محیط خارجی و .... جزو منافع دولت‌ها به شمار می‌آیند، پس تأمین امنیت همه ماجرا نیست یا دست کم برای همه دولت‌ها صادق نیست و لازم است تا میان دو دسته از دولت‌ها تمایز صورت گیرد: دولت‌های طالب حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدیدنظرطلب، به گونه‌ای که ممکن است بتوان دولت‌های خواهان حفظ وضع موجود را همچنان در جست‌وجوی امنیت دانست اما انقلابیون پیش از آن که به دنبال نگاه داشت امنیت خود باشند، در پی بازنگری در جایگاه نظام‌مند خود هستند و ممکن است بخواهند امنیت را با قدرت تاخت بزنند (Salimi and Ebrahimi, 2013 according to Schweller, 1996). متفکران دیگری نیز نقش عوامل داخلی خاصی را به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر بر جسته کرده‌اند، به‌عنوان مثال؛ فولون<sup>۱</sup> با تأکید بر منافع اقتصادی گروه‌های ذی‌نفوذ به‌عنوان یک متغیر میانجی، به ارائه یک رویکرد دیگر از رئالیسم‌نو کلاسیک می‌پردازد (Foulon, 2015: 635). بر نقش ایده‌ها و به‌طور خاص ایدئولوژی نیز به‌عنوان یک متغیر مداخله‌گر پرداخته شده است. «دولت مجموعه‌ای از افراد است. این افراد سیستم‌ها، نهادها و بوروکراسی‌ها و افراد پیشرو را ایجاد می‌کنند. دو عنصر به این ایده قدرت می‌بخشد: (۱) کیفیت درونی و ثبات ایده، (۲) توانایی ارائه دهنده ایده. به طور خلاصه قدرت اندیشه در دوره‌های مختلف تاریخی بر سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. از این رو، این مهم است که چه ایده‌ای انتخاب می‌شود و چگونه بر



سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. برای درک سیاست خارجی هر کشوری باید به اندیشه‌ها و ایدئولوژی حاکم و طرفداران آن پی برد.» (Firoozabadi and Zare Ashkezari, 2016 : 97).

تالیافرو یکی از برجسته‌ترین متفکران رئالیسم نئوکلاسیک در یک توضیح کلی در رابطه با ارتباط میان ساختار، عوامل داخلی و سیاست خارجی بیان می‌دارد که: «ساختارها شکل می‌دهند و اعمال فشار می‌کنند اما رفتارها و پیامدها را تعیین نمی‌کنند و این نه فقط به دلیل تعامل علت‌های سطح واحد و ساختار، بلکه بدین خاطر است که ممکن است شکل بندی و اعمال فشار، با مقاومت موفقیت آمیز روبرو شوند. مسأله مطرح، برای تصمیم گیرندگان و متخصصان آن خواهد بود که قدرت نسبی فشارهای ساختاری بر هر دولت در طول زمان چقدر خواهد بود و لیستی از واکنش‌های ممکن دولت به این محرک‌های خارجی تهیه خواهند دید» (Taliaferro, 2009: 9). بنابراین باید گفت که تمرکز اصلی NCR نسل دوم بر مفصل‌بندی یک نظریه سیاست خارجی؛ با تأکید بر واکاوی، برجسته‌سازی، اولویت‌دهی و دسته‌بندی انواع متغیرهای مداخله‌گر می‌باشد. یک شمای کلی از نسل دوم NCR را می‌توانیم به صورت زیر به تصویر بکشیم:



**۳. واقع‌گرایی نئوکلاسیک نسل سوم: حرکت به سمت تولید و توسعه یک نظریه سیاست بین‌الملل**  
 نوع سوم NCR به سیاست‌های خارجی خاص در واکنش به رویدادهای خاص نیست. بلکه، تأکید آن این است که موضع استراتژیک کلی دولت‌ها الزامات سیستمی را برای دیگران شکل می‌دهد و باعث تحمیل نیروهای نظام‌مند بر آن‌ها می‌شود. رئالیسم نئوکلاسیک نسل سوم، بر این مسئله تأکید دارد که نتایج بین‌المللی که بعداً خود را در قالب الزامات سیستمی به دولت‌ها تحمیل می‌کنند، معلول انتخاب‌های استراتژیک و سیاست‌های خارجی دولت‌ها هستند. یکی از اولین اثرات جامع در این حوزه را باید مربوط به ریسمن و همکاران (۲۰۰۹ و ۲۰۱۶) در نظر گرفت. آن‌ها به دنبال بازساختار بندی رئالیسم نئوکلاسیک به عنوان یک نظریه سیاست بین‌الملل بوده‌اند. به همین منظور آن‌ها سعی داشتند تا با مطالعه انبوه تصمیمات و پدیده‌های سطح واحد که در میان الزامات ساختاری محاط شده‌اند، به نظریه پردازی در مورد تأثیر این



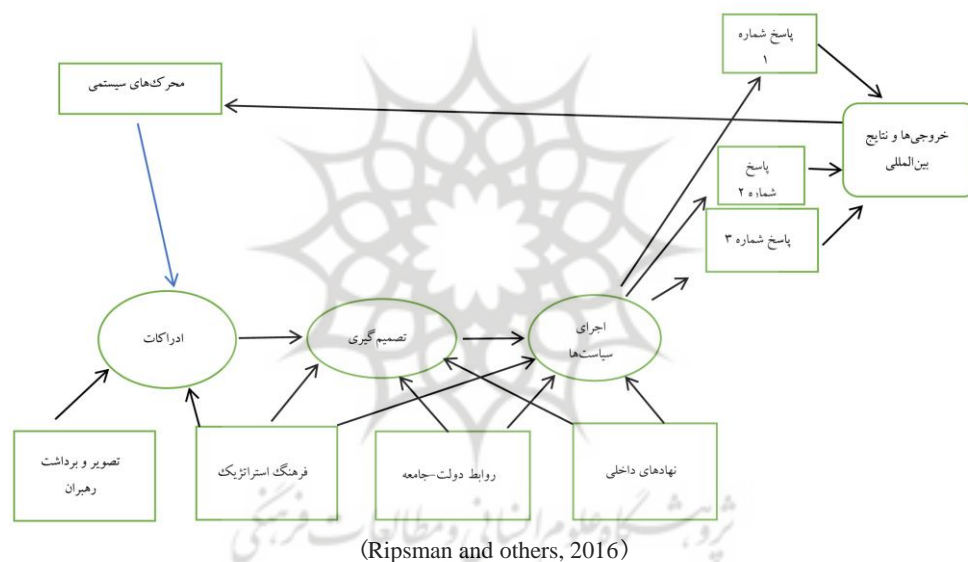
تصمیمات بر ساختار سیستم پردازند.

هر نظریه سیاست بین الملل؛ باید قادر به تبیین و توضیح بخش‌های مشخصی از سیاست بین الملل، تحت عنوان "پدیده‌های بین المللی" یا با زبانی علمی، "نتایج سیستمیک" باشد. در همین راستا، ریسمن، تالیافرو و لوبل تعریف زیر را از «نتایج سیستمیک» ارائه می‌کنند: «پدیده‌های سیاسی قابل مشاهده ناشی از انسجام و تعامل استراتژی‌هایی که دو یا چند بازیگر در عرصه بین المللی دنبال می‌کنند» (Ripsman and others, 2016: 85). دال مرکزی تفکر سردمداران رئالیسم نئو کلاسیک به عنوان یک نظریه سیاست بین الملل که یک انتقاد به رئالیسم ساختاری والتز نیز می‌باشد، این است که: «بدون در نظر گرفتن رفتار سیاست خارجی - یعنی استراتژی‌های کلان قدرت‌های بزرگ - نظریه ساختاری والتز، در مورد سیاست بین الملل ثابت است و نمی‌تواند تغییر را توجیه کند. در همین مورد، دیگر متفکر پیشرو نئو کلاسیک، کیچن، بیان می‌دارد که: «ساختاری که انتخاب‌های استراتژیک کلان دولت‌ها را روشن و محدود می‌کند، خود توسط انتخاب‌های استراتژیک بزرگ دولت‌ها تشکیل می‌شود» (Kitchen, 2010). این استدلال از سوی رئالیست‌های نئو کلاسیک مطرح می‌شود که اگر قدرت یک دولت تا فراتر از آستانه قطعی آن افزایش یابد، محدودیت‌های سیستماتیک ناشی از فشارهای نظام مند خارجی، تأثیرش را بر روی سیاست‌های امنیتی آن دولت از دست خواهد داد» (Brooks and Wohlforth, 2002, 4). از این گزاره چنین برداشت می‌شود که به تناسب افزایش قدرت دولت، گزینه‌های سیاست خارجی آن برای پاسخ به فشارهای نظام مند، متنوع تر شده و افزایش می‌یابد و هنگامی که دولت در یک موقعیت فائقه به لحاظ توزیع توانمندی‌ها در ماتریس قدرت بین المللی قرار بگیرد، خود می‌تواند به نوعی موجد فشارهای نظام مند بر سایر واحدها شده و قواعد بازی بین المللی را مشخص کند. این بدین معنی است که یک قسمت مهم از تغییرات ساختاری، ریشه در تغییرات و تصمیمات سطح خرد دارد و یکی از مهم ترین وظایف NCR نسل سوم نیز، توجه به همین موارد است. در بررسی فراکنش‌های متقابل عوامل داخلی و محدودیت‌های سیستمی، به موارد بسیاری در قالب NCR نسل سوم پرداخته شده است.

لوبل با تأکید بر اینکه خصوصیت اصلی سیستم بین المللی، رقابت میان دولت‌هاست؛ به ماهیت تو در تو<sup>1</sup> و چندلایه تهدیدات پرداخته و احتمال سوء برداشت‌های یک دولت، از رفتارهای خارجی دولت‌های دیگر؛ در پرتو رهبری ناکارآمد را برجسته می‌کند (Lobell and others, 2009: 46). ریسمن در راستای ایجاد

ارتباط میان سطوح داخلی و سیستمی، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند. به‌عنوان مثال، وی برای پاسخ به پرسش: تحت کدام شرایط بین‌المللی، بازیگران داخلی بیشترین سطح اثرگذاری را خواهند داشت؟؛ دو نوع محیط پرتهدید و کم‌تهدید خارجی را بررسی کرده و به‌دنبال ایجاد ارتباط میان سطوح مختلف می‌باشد (Ripsman and others, 2009:186).

همان‌گونه که گفته شد؛ رئالیسم نئوکلاسیک نوع سوم به دنبال توضیح نتایج بین‌المللی به عنوان پیامدهای سطح کلان رفتار سیاست خارجی دولت‌هاست. انتقادات فراوانی نیز به نسل سوم رئالیسم نئوکلاسیک، خصوصاً آنچه که ریپسمن، تالیافرو و لوبل بیان می‌دارند؛ وارد شده است، از جمله این که: مدل موجود رئالیسم نئوکلاسیک نوع سوم، بیش از حد بر اهمیت متغیرهای مداخله‌گر در سطح واحد بر نتایج بین‌المللی تأکید می‌کند و با انجام این کار، فرایندی را که توسط آن محرک‌های سیستمی، رفتار سیاست خارجی و نتایج بین‌المللی به طور متقابل انجام می‌شود، پیچیده می‌کند (Kitchen, 2018). این نقد، به‌جا و منطقی به نظر می‌رسد و زمینه‌ساز پژوهش‌های نظری بیشتر در این حوزه است. با این حال باید گفت که نظریه رئالیستی نئوکلاسیک سیاست بین‌الملل ریپسمن و همکاران به لحاظ شماتیک به شکل زیر است:



همانطور که شکل بالا نشان می‌دهد، این یک مدل نسبتاً پیچیده از چگونگی تولید نتایج بین‌المللی از نظر

ریپسمن، تالیافرو و لوبل می‌باشد. در راستای اصلاح این ویژگی‌ها و ساده‌سازی نسل سوم NCR نیز اقداماتی صورت گرفته‌است که به دو مورد از آن‌ها می‌پردازیم. واسیلیادیس<sup>۱</sup>، یکی دیگر از متفکران نئو کلاسیک، با مرور نسل‌های سه‌گانه رئالیسم نئو کلاسیک و با انتقاد از کلی‌گویی حاکم بر NCR نسل سوم و عدم ایجاد تمایز صحیح و اولویت‌بندی میان عوامل سیستمی و غیر سیستمی، رویکرد اصلاحی خود را تحت عنوان رئالیسم نئو کلاسیک گذرا<sup>۲</sup>، ارائه می‌کند. وی در این رویکرد، به بررسی رابطه بین متغیرهای سطح کلان و خرد پرداخته و به‌طور مشخص، بر تأثیر عوامل سیستمیک بر عوامل غیر سیستمی تأکید می‌کند (Vasileiadis, 2023: 7). وی با بیان اینکه علت‌های زیادی برای توضیح سیاست‌خارجی کشورها وجود دارند این سوال را مطرح می‌کند که: پس چگونه باید یک نظریه به ظاهر واقع‌گرایانه به دامنه متغیر وابسته خود نزدیک شود تا از دست دادن تمرکز خود بر اولویت‌بندی عوامل سیستمی جلوگیری کند؟ در پاسخ به این پرسش، وی بیان می‌دارد که باید دو عامل غیر سیستمیک در ارتباط با ساختار، در تحلیل برجسته شوند؛ اول؛ "انتقال تاثیر تغییر موقعیت قدرت"<sup>۳</sup> و دوم، "متغیرهای تنظیم‌کننده این انتقال"<sup>۴</sup>، وی اولی را عوامل ماهوی و دومی را متغیرهای تنظیمی می‌نامد (Vasileiadis, 2023:7). یکی دیگر از متفکران رئالیسم نئو کلاسیک به نام لویزا کریولی<sup>۵</sup>، با اتخاذ یک رویکرد مارکسیستی والرشتاینی، بر ضرورت استفاده از مفاهیم اقتصادسیاسی و مطالعات توسعه در NCR تأکید دارد. در همین رابطه، وی بیان می‌دارد که: «اقتصاد را نمی‌توان به متغیر مداخله‌گر دیگری تنزل داد - باید بخشی از متغیر مستقل باشد، زیرا نحوه روابط و رفتار دولت‌ها با یکدیگر را در سیستم بین‌المللی مشروط می‌کند. شرط وابستگی اقتصادی به بازیگران قدرت‌مندتر، بر نحوه درک یک کشور از تهدیدها و فرصت‌ها تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، وزن نسبی اقتصادی یک کشور نه تنها بر قابلیت‌های آن برای اعمال کنترل یا رهبری منطقه‌ای، بلکه به دلیل ماهیت رابطه‌ای فضایی که دولت‌ها در آن تعامل دارند، تأثیر مهمی دارد.» (Ceroli, 2024). در یک تلاش دیگر، کیچن به دنبال ارائه بیانی مجدد از رئالیسم نئو کلاسیک مطرح شده از سوی ریپسمن، تالیافرو و لوبل می‌باشد. وی با انتقاد از پیچیدگی بیش از حد و نامفهومی تأثیرات متغیرهای مداخله‌گری مانند نهادها، فرهنگ استراتژیک، برداشت رهبران و رابطه دولت-جامعه بر

- 1- Vasileiadis
- 2- Transitive NCR
- 3- Transmitting the impact of changing power positions
- 4- Variables regulating this transmission
- 5- Luíza Cerioli

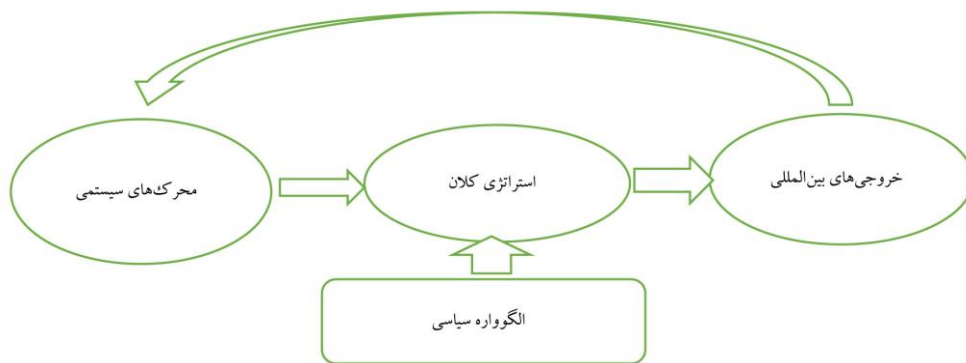


سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، نظریه خود را تحت عنوان "رنالیسم نئو کلاسیک ساختاری"، ارائه می‌کند. این بیان مجدد از نوع سوم NCR، از این فرض شروع می‌شود که در درازمدت، دولت‌ها برای توانایی سیستم‌سازی با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ یعنی برای قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل رقابت می‌کنند، این ترجیح قدرت ساختاری بر قابلیت‌های نسبی نشان‌دهنده این واقعیت است که نظام بین‌الملل از نظر شیوه‌های تعامل دارای ویژگی‌هایی است که بازتاب مستقیم توازن قدرت نسبی نیست (Kitchen, 2018). وی با بیان اینکه هر چهار متغیر مداخله‌گر مطرح شده توسط ریسمن، تالیافرو و لویل؛ به‌اندازه یکسان بر اتخاذ استراتژی‌های کلان توسط دولت‌ها اثرگذار نیستند، به جای مطرح کردن چند متغیر، تنها به نقش اساسی یک متغیر مداخله‌گر می‌پردازد؛ متغیر مداخله‌گر "الگوواره‌های سیاست"<sup>۱</sup>. وی استدلال می‌کند که رنالیسم نئو کلاسیک نوع سوم نیازمند یک متغیر مداخله‌گر است که در بین دولت‌ها متفاوت است، در طول زمان در آنها نسبتاً ثابت می‌ماند، و موقعیت ساختاری دولت را برای تعیین موقعیت استراتژیک کلان آن واسطه می‌کند (Kitchen, 2018). «الگوواره‌های سیاست» چارچوب‌های قدرتمند و نهادینه‌شده ایده‌ها هستند، مفروضاتی درباره سیاست که از «یادگیری اجتماعی» برای تولید تعاریف منافع ملی رشد می‌کنند (Hall, 1993).

بنابراین از نظر عملی، الگوواره‌های سیاست می‌توانند نگرش‌های استراتژیک بزرگی را که ریشه در ساختار ندارند، روشن کنند: برای مثال، ترجیح ایالات متحده نسبت به ارتقای دموکراسی؛ نگرش آلمان و ژاپن نسبت به نیروی نظامی؛ مخالفت روسیه با هنجارهای مداخله بشردوستانه؛ دوگانگی چین نسبت به اتحادیه‌های رسمی (Kitchen, 2018). الگوواره‌ها فرایندهای یادگیری و بحث را در یک جامعه سیاستی خاص کنترل می‌کنند، که این امر منجر به اجماع فراگیر در ایده‌های سیاستی می‌شود؛ بنابراین الگوواره‌ها یک شناخت مشترک برای تجزیه و تحلیل، حل مسئله و توسعه خط‌مشی ایجاد می‌کنند (R. Baumgartner, 2013: 252). کیچن با برجسته‌سازی نقش الگوواره‌های سیاست، بر این موضوع تأکید می‌کند که با نهادینه شدن و تثبیت الگوواره‌های سیاست؛ از طریق رویه‌های بوروکراتیک و در بستر جامعه، تفکر انتقادی تضعیف شده و باورهای غالب در برابر عدم تأیید، مقاوم و در برابر تغییر انعطاف‌پذیر می‌شوند. مدل رنالیسم نئو کلاسیک ساختاری کیچن به شرح زیر است:

## 1- Policy Paradigms





(Kitchen, 2018)

کیچن همچنین در قیاس بین مفهوم الگوواره سیاست خود و فرهنگ استراتژیک مطرح شده توسط ریپسمن و همکاران بیان می کند که «با این حال، فرهنگ استراتژیک یک ابزار تحلیلی نسبتاً صریح در مقایسه با الگوواره های سیاستی است. در جایی که الگوواره های سیاستی ابزارهایی را مشخص می کنند که مجموعه ای از ایده ها از طریق آن به موقعیت الگوواره تیک در سطح داخلی دست می یابند، و چگونه ممکن است آن ها را وارونه کنند، فرهنگ استراتژیک بر ماهیت پایداری تأکید می کند که ریشه در «تأثیرات اساسی مانند محیط ژئوپلیتیک، تاریخ و فرهنگ سیاسی دارد. جدای از مشکلات رئالیسم نئو کلاسیک در عملیاتی کردن یک متغیر مداخله گر مستقل که تا حدی توسط ساختار تعیین می شود، پیدایش الگوواره های خط مشی در مطالعات سیاست خرد گرایانه آن را به وسیله ای مناسب تر برای رئالیسم نئو کلاسیک نسبت به فرهنگ استراتژیک تبدیل می کند که ریشه در سازه انگاری دارد.» (Kitchen, 2018). در مجموع در رابطه با نسل سوم NCR باید گفت که:

در حالی که رئالیسم ساختاری والتز استدلال می کند که؛ فشار رقابت سیستمیک، سنگین تر از ترجیحات ایدئولوژیک یا فشارهای سیاسی داخلی است، رئالیسم نئو کلاسیک نسل سوم، انتخاب های استراتژیک و کلان دولت ها، خصوصاً دولت های قدرتمند سیستم را، خود، یک عامل شکل دهنده به ساختار در نظر می گیرد و عوامل داخلی از جمله فرهنگ استراتژیک، نهادها، رابطه دولت-جامعه، ادراکات رهبران، الگوواره های سیاسی و ... را به عنوان عواملی که می توانند بر ساختار کلان نظام بین الملل تأثیر بگذارند، برمی شمارد. رئالیسم نئو کلاسیک نسل سوم همچنین با اولویت بخشی به عواملی مانند برداشت ها، فرهنگ استراتژیک و الگوواره های سیاسی، به معناگرایی موجود در سازه انگاری نزدیک می شود و تغییر و تحولات بین المللی را از مجرای آن ها تبیین می کند. نسل سوم NCR سیاست داخلی و بین المللی را در

چارچوب یک رابطه دو سویه ی پویا در نظر گرفته و از این جهت، دامنه نظریه پردازی در روابط بین الملل را افزایش می دهد.

#### ۴. مثال هایی از جنبه های کاربردی NCR نسل سوم

گفته شد که متفکران نسل سوم رئالیسم نئو کلاسیک، عمدتاً بر امکان پذیری تغییرات کلان در سطح نظام بین المللی، به واسطه عوامل داخلی کشورها، به ویژه کشورهای دارای جایگاه در ماتریس بین المللی قدرت، تأکید دارند. در این رابطه به صورت مختصر، به مسئله جنگ روسیه و اوکراین اشاره می کنیم. روسیه به رهبری پوتین را درست چند روز پیش از حمله به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ تصور کنید. فارغ از اینکه دلیل حمله روسیه به اوکراین چه بود و ماهیت این اقدام تدافعی (ترس از غرب گرایی اوکراین به رهبری زلنسکی، ترس از پیوستن این کشور به ناتو) بود یا تهاجمی (گسترش حوزه نفوذ خود، احیای امپراتوری، گزارش های نهادهای اطلاعاتی روسیه مبنی بر اینکه بهترین فرصت حمله به اوکراین اکنون است و...)، در نهایت پوتین تصمیم به انجام یک جنگ تمام عیار گرفت. با حمله روسیه به اوکراین، چند اتفاق مهم در سطح کلان نظام بین الملل رخ داد که به برخی از آنها به صورت مختصر اشاره می کنیم. اول اینکه مجموعه امنیتی اروپا بار دیگر از فرهنگ لاکی و کاتی به سمت فرهنگ خشونت بار هابزی منتقل شد و انگاره های مبتنی بر همکاری و حل و فصل غیر خشونت آمیز اختلاف ها، جای خود را به رویکردها و استراتژی های سخت و متصلب داد و در نهایت، فرهنگ کلی حاکم بر غرب و به ویژه کشورهای اتحادیه اروپا را، از همکاری به خودیاری سوق داد که جلوه های مهم آن را می توان در سیاست خارجی آلمان و افزایش بودجه های نظامی این کشور جستجو نمود. مسئله کلان بعدی که متعاقب این جنگ رخ داد، افزایش تورم در کشورهای اروپایی و آمریکا (به واسطه غلات و انرژی) و به چالش کشیده شدن اقتصاد جهانی و ایجاد بی ثباتی در آن بود که متعاقب این رویداد، بسیاری از کشورهای غربی، به دنبال پیدا کردن جایگزینی برای واردات انرژی به جای روسیه بودند و به همین ترتیب، روابط کشورهایمانند آلمان، با کشورهایمانند امارات، قطر و عربستان و... بهبود یافت. ترکیه نیز برای پذیرفتن عضویت سوئد در ناتو، کشورهای غربی را تحت فشار قرار داد تا بتواند حداکثر امتیازهای لازم را کسب کند. برای ایران نیز فرصت هایی برای بهره برداری از شرایط پیش آمده و امتیاز گیری هم از غرب و هم از روسیه وجود داشت که در نتیجه (به هر دلیلی)، با بازنمایی کشورهای غربی از ایران به عنوان حامی روسیه در جنگ اوکراین، این فرصت ها ناکام ماند. همان طور که مشاهده می شود، تصمیم و ارزیابی یک قدرت بزرگ (روسیه)، برای



شروع جنگ (فارغ از اینکه ماهیت این تصمیم چیست)؛ برون‌دادهایی را وارد نظام بین‌المللی کرده‌است که خود، به صورت فشارهای سیستمیک بر سایر کشورها عمل کرده و متعاقباً از مجرای عوامل داخلی و متغیرهای مداخله‌گر این کشورها، در نهایت به صورت پاسخ‌هایی متقابل، وارد محیط بین‌المللی می‌شوند و بر ساختار تأثیر می‌گذارند. به‌عنوان مثال، تصور کنید که متغیر مداخله‌گر (ادراکات و ایدئولوژی رهبران) کشورهایمانند امارات یا قطر (که آلمان برای واردات گاز با آن‌ها قرار داد بسته‌است)، مبتنی بر بازنمایی اوکراین به‌عنوان یک کشور فاسد دست‌پرورده‌ی غرب دشمن، که باید نابود شود بود، آن‌گاه یقیناً آلمان با مشکلات بسیار بزرگ‌تری مواجه می‌شد و چه بسا برای حفظ بقای خود، وارد درگیری مستقیم با روسیه می‌شد و متعاقباً ساختار نظام بین‌المللی، به‌گونه‌ی دیگری متحول می‌گشت.

#### ۵. چشم‌انداز رئالیسم نئوکلاسیک : تشدید التقاط‌گرایی یا پایبندی به رئالیسم؟

نظریه‌های رئالیستی در روابط بین‌الملل، همواره از یک موقعیت ویژه و کانونی برخوردار بوده و در این بین متفکران زیادی به تشریح مبانی فکری خود در چارچوب مفروضه‌های رئالیستی پرداخته‌اند (Shojaie and Simbar, 2023: 113). پژوهش‌های واقع‌گرایی نئوکلاسیک موجود، طیفی از عوامل دنیای واقعی (مانند ظرفیت دولت، فشار گروه ذی‌نفع، فرهنگ استراتژیک و شخصیت رهبری و ...) را شناسایی کرده‌است که به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر بین الزامات سیستمی و رفتار سیاست‌ خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند (Götz, 2021). نسل سوم NCR نیز که به تأثیرات سیاست‌ خارجی بر سیستم بین‌المللی تأکید دارد، یک طرح چند علیتی از متغیرهای مداخله‌گر را در تحلیل خود عملیاتی می‌کند. افزایش دامنه و قدرت تبیینی این نظریه با پیشرفت‌های صورت گرفته در آن، افزایش یافته‌است. رئالیسم نئوکلاسیک، در قیاس با سایر نظریه‌ها، می‌تواند به تشریحات جامع‌تر و چندبعدی از پدیده‌های پیچیده کمک کند (Dunne and others, 2013: 416). بسیاری از منتقدان، از جمله برخی سازه‌انگاران و رئالیست‌ها، پست‌مدرن‌ها و ...؛ مجموعه تلاش‌های نظری صورت گرفته در قالب NCR را متهم به بلا تکلیفی مبنایی و هستی‌شناسانه کرده و ادعای متفکرین NCR مبنی بر پایبندی به اصول رئالیستی را به باد انتقاد گرفته‌اند. این انتقادها از جهاتی وارد می‌باشند، خصوصاً در بخش هستی‌شناسانه می‌بینیم که عملاً معناگرایی در برخی نحله‌های NCR نقش پررنگ‌تری نسبت به ماتریالیسم مورد تأکید رئالیسم دارد. در مجموع در یک تحلیل کلی، هر چقدر که از NCR نسل اول به سوی NCR نسل سوم حرکت می‌کنیم، نظاره‌گر التقاطی‌تر شدن چارچوب‌های نئوکلاسیک می‌باشیم، هرچند که این موضوع در برخی نحله‌های NCR کمتر و در برخی دیگر بیشتر می‌باشد. التقاط‌گرایی تحلیلی در تبیین و تشریح مسائلی به کار می‌رود، که متخصصان



ترجیح می‌دهند به جای ساده‌سازی و ناکامی در تحلیل، پیچیدگی و چند بعدی بودن این گونه پدیده‌ها را مورد تأکید قرار دهند. در پاسخ به انتقادات، متفکران NCR بر این عقیده هستند که پایبندی دقیق به یک مکتب فکری برای حل سیاست‌خارجی، تبیین سیاست‌بین‌الملل یا حل پازل‌های استراتژیک بزرگ، مفید نیست و برای تبیین و تشریح این‌گونه موارد، نیاز به استفاده از یک شبکه توضیحی گسترده می‌باشد (Meibauer and others, 2021: 275). اتصالی که رئالیسم نئوکلاسیک در حوزه فضایی میان محیط داخلی و فضای خارجی، و در حوزه شناختی میان معناگرایی و مادی‌گرایی برقرار می‌کند، این مکتب را به یک الگوواره میان‌رده‌ای تبدیل کرده‌است. نظریه‌های میان‌رده «برای روشن کردن و تشریح موارد خاص ساخته شده‌اند، مجموعه‌ای از پدیده‌های تجربی. آن‌ها نمی‌خواهند یک مدل کلی یا نظریه جهانی ارائه دهند که بتواند به آسانی برای بررسی انواع دیگر پدیده‌ها اقتباس شود.» (Sil and Katzenstein, 2010: 22).

بسیاری مدعی این موضوع هستند که هرچند هدف رئالیسم نئوکلاسیک از گردآوری علل و معلول‌های سطح واحد و ساختاری در یک چارچوب نظری منسجم، یک هدف مترقی است، اما رویکرد التقاطی آن نسبت به تبیین نظری و شکست در پایبندی به «هسته سخت رئالیستی»، برنامه تحقیقاتی را در معرض خطر انحطاط قرار می‌دهد. در همین راستا بسیاری از منتقدان استدلال می‌کنند که در نهایت، رئالیسم نئوکلاسیک یک بیان ساده و ظریف از منطق نظریه را که قادر به توضیح تعامل بین سطوح واحد و سیستم تجزیه و تحلیل به شیوه‌ای است که از لحاظ درونی با واقع‌گرایی سازگار است را از دست داده است (Sears, 2017: 21). هرچند که پاسخ به این‌گونه انتقادات از موضوع و حوصله این پژوهش خارج است، اما ذکر این نکته اساسی است که به هر حال رئالیسم نئوکلاسیک علی‌رغم انتقادهای وارد بر آن، یکی از کاربردی‌ترین ابزارهای نظری برای تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل است.

نظریه‌های روابط بین‌الملل در نهایت به دنبال واکاوی رفتار بشر و نهادهای تحت حاکمیت او می‌باشند و بر همین اساس، به تناسب تحولات بین‌المللی که خود؛ متأثر از تحولات در ابعاد بسیار دیگری است؛ نظریه‌ها نیز دچار تحول شده و متعاقباً به سمت پیچیده‌تر شدن، میان‌ردگی و میان‌رشته‌ای‌تر و اتقاطی‌تر شدن حرکت خواهند نمود. آن‌چه که به نئورئالیسم قدرت تبیینی بخشید، ساختار دوقطبی و غیرمنعطف نظام بین‌الملل در زمان جنگ سرد بود. هرکجا قطبیت در ساختار، سخت‌تر و متصلب‌تر باشد، متعاقباً عاملیت ساختار بر افعال واحدها بیشتر خواهد بود. اکنون، قطبیت در نظام بین‌الملل در حال رنگ باختن و منابع قدرت در جهان در حال افزایش پیدا کردن می‌باشند، در چنین شرایطی، نئورئالیسم و تحلیل ساختاری دچار ضعف اساسی شده و به تنهایی قادر به تبیین سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل نخواهد بود. اگر این گفته

مورگنتا را بپذیریم که: «سیاست، مانند جامعه به طور کلی، توسط قوانین عینی اداره می‌شود که ریشه در طبیعت انسانی دارند» (Morgenthau, 1956: 4)؛ باید بپذیریم که برای فهم این قوانین، ناچاریم که از علوم مختلف و التقاط‌گرایی تحلیلی بهره ببریم. با کم رنگ شدن مسئله قطبیت، نقش سیاست داخلی و به تعبیر NCR؛ متغیرهای میانجی، پررنگ تر خواهد شد و با برجستگی این موارد، بار دیگر توجه به مسائل جامعه‌شناسانه، روانشناسانه و...؛ آن هم به شیوه غیرستی و غیرانحصاری، در قالب نظریه‌های میان‌رشته‌ای، ضروری خواهد بود. علی‌رغم پیشرفت‌های خوبی که در در قالب الگوواره رئالیسم نئوکلاسیک نظاره‌گر آن هستیم، به نظر می‌رسد که همچنان جای خالی یک نگاه سازمان‌یافته علمی که به‌طور آشکار و دقیق، از یک التقاط‌گرایی مفید، یعنی استفاده عملی از نظریات به‌روز روانشناسی، جامعه‌شناسی، عصب‌شناسی و...؛ بهره‌بردار، احساس می‌شود. بنابراین، نه تنها حرکت به سمت چندبعدی‌نگری، یک امر عادی است، بلکه با توجه به تغییرات ژرف بین‌المللی از جمله مسائل و چالش‌های زیست‌محیطی، هوش مصنوعی، چالش‌های پزشکی از جمله بیماری‌های همه‌گیر و مقاومت‌های آنتی‌بیوتیکی، دست‌آورهای سلول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی و اثرات مهم آن بر آینده بشر، افزایش جمعیت کره زمین و...؛ باید گفت که داشتن نگرش میان‌رشته‌ای و به زبانی دیگر، تشدید التقاط‌گرایی؛ یک مسئله ضروری می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله به دنبال تشریح سیر تکامل الگوواره رئالیسم نئوکلاسیک بودیم و در این راستا، به معرفی و تشریح کلی سه نسل مختلف این بستر تنوریک، پرداختیم. نوع اول رئالیسم نئوکلاسیک، همچنان ساختار را برای توضیح رفتار خارجی دولت‌ها در حالت کلی کافی می‌دانست و اقدامات غیرمتناظر با الزامات سیستمی را، استثنا و ناشی از عوامل مشکل‌دار داخلی در نظر می‌گرفت. در حقیقت نسل اول بیش از آنکه یک تلاش نظری برای بازمفصل‌بندی نئورئالیسم باشد، نقش مکمل آن را ایفا می‌کند. با این حال نوع اول NCR، باب تحلیل چندسطحی را در مطالعات رئالیستی روابط بین‌الملل گشود و از این منظر باید آن را شروع‌کننده یک تحول اساسی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برشمرد. نوع دوم NCR اما مکفی نبودن عاملیت فشارهای نظام‌مند و ساختاری را پذیرفت و آن را تنها به‌عنوان نقطه شروع تحلیل دو سطحی خود در نظر گرفت. ساختار در نسل دوم NCR، یک عامل مهم و اساسی؛ اما نه منفرد و نهایی، در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها به‌شمار می‌آید. تمرکز متفکران نسل دوم رئالیسم نئوکلاسیک، بر ارائه یک نظریه واقع‌گرایانه و چندسطحی سیاست خارجی بود. یک نظریه واقع‌گرایانه چند علتی که همزمان سطوح خرد و کلان را در تبیین سیاست خارجی عملیاتی کند. با توجه به کثرت و تعدد متغیرهای میانجی، نحله‌های



گوناگونی از NCR بوجود آمده که هر یک عوامل خاصی را در تحلیل سیاست خارجی برجسته می‌کنند. گروه‌های ذی‌نفوذ اقتصادی، روابط دولت با جامعه، ایدئولوژی حاکم، نگاه رهبران، توانایی حاکمیت در بسیج منابع، اجماع و انسجام نخبگان و ...؛ از جمله این موارد می‌باشند. در حقیقت رئالیسم نئو کلاسیک نسل دوم، به صورت مشخص، یک ترکیب گزینشی از رئالیسم کلاسیک مورگنتا و نئورئالیسم والتز بود. به عنوان مثال، شولر با بهره‌گیری ترکیبی از این دو نظریه، چارچوب خود را تولید نمود که در آن هم به شیوه مورگنتا دولت‌ها را به دو دسته تجدیدنظر طلب و حامی نظم موجود تقسیم‌بندی نمود و هم ملهم از والتز، جایگاه دولت‌ها در ماتریس بین‌المللی قدرت و ساختار بین‌المللی را، ملاک دسته‌بندی خود قرار داد. آخرین تلاش‌های صورت گرفته در قالب الگوواره رئالیسم نئو کلاسیک، حول محور توجه به تأثیرپذیری متقابل انتخاب‌های دولت‌ها و محدودیت‌های زمینه‌ای ساختار بین‌المللی شکل گرفته‌اند. نسل سوم NCR با این استدلال که یک حرکت از پایین به بالا، از مجرای متغیرهای سطح واحد؛ تغییرات کلان بین‌المللی را ممکن می‌سازد و صورت‌بندی‌های مجدد توانمندی‌های سطح ساختار را میسر می‌کند؛ بر ضرورت توجه به عوامل داخلی در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل، تأکید می‌ورزد. نسل سوم NCR، نه جدای از دو نسل گذشته، بلکه به نوعی صورت ارتقاء یافته و غنی‌تر آن‌ها می‌باشد، چرا که نسل سوم رئالیسم نئو کلاسیک، درصدد تبیین و تشریح کاربردی سیاست بین‌الملل است و در این راستا، ناگزیر به استفاده از تحلیل التقاطی و میان‌رشته‌ای شده و از هسته تماماً سخت رئالیسم فاصله گرفته است. به عنوان مثال، کیچن با طرح مفهوم الگوواره‌های سیاست، به خوبی از یک رویکرد التقاطی و میان‌رشته‌ای بهره برده است. با توسعه بیش از پیش نسل سوم رئالیسم نئو کلاسیک (به عنوان کاربردی‌ترین و توسعه‌یافته‌ترین نسل NCR)، ابزارهای تحلیلی دقیق‌تر و جامع‌تری برای مطالعه روابط بین‌الملل فراهم خواهند شد. نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل عموماً تحت سلطه دانشمندان کشورهای شمال بوده‌است و رئالیسم نئو کلاسیک، خصوصاً نسل سوم آن، یک بستر برای جهانی‌سازی رئالیسم، از طریق توجه به تمایزات و کثرت‌های موجود میان کشورها را فراهم می‌آورد به گونه‌ای که این امکان را به نظریه‌پردازان و کشورهای غیرشمالی می‌دهد که برای تشریح و تفهیم سیاست بین‌الملل و بهینه‌سازی سیاست خارجی خود، روابط بین‌الملل را فرمول‌بندی کنند. در انتها باید گفت که مهم‌ترین آورده‌ی NCR نوع سوم، که مکمل دو نوع قبلی است؛ توجه به این موضوع است که با توجه به شرایط نوین بین‌المللی، ریشه‌ی تغییرات بین‌المللی و کلان را، خصوصاً در جهان امروزی که قطبیت در حال رنگ‌باختن است، نه در ساختار، بلکه باید در درون کشورها جستجو نمود. در همین مورد، نباید تحلیل پدیده‌ها و مسائل سیاست و روابط بین‌الملل را؛ که به‌راستی، از



پیچیده‌ترین موضوعات نوع بشر می‌باشند، در یک چارچوب فکری محدود و خاص و با تعصب زبان‌آور به نظریه‌ای خاص، دنبال کنیم. به‌عنوان مثال، یکی از جنبه‌های مهمی که بایستی در تحلیل پدیده‌های گوناگون بین‌المللی به آن توجه بیشتری شود، مسئله روان‌شناسی رهبران، روان‌شناسی گروه‌های تصمیم‌گیرنده و جایگاه این عوامل در تفهیم، تبیین و تدوین سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل است. بدون شک NCR، مفیدترین بستری است که در حال حاضر برای نظریه‌پردازی مفید در روابط بین‌الملل موجود است و ارزش‌مندی آن به دو دلیل است؛ اول اینکه به‌هر حال در هر دوره‌ای از زندگی انسان، این قدرت و مفاهیم مرتبط به آن مانند کنترل، حکومت، نظم و ... هستند که به‌هیچ‌عنوان در تحلیل روابط انسانی از جمله روابط بین‌الملل؛ نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. دوم هم اینکه برای فهم روابط، پدیده‌ها و قوانینی که حول محور قدرت و مفاهیم مرتبط با آن سامان یافته‌اند، به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان با ساده‌انگاری، تقلیل‌گرایی و صرفه‌جویی بیش از حد نظری، مواجه شد، چرا که یقیناً متعاقب پیشرفت در سایر علوم، نیازمند توسعه نظری در سیاست و روابط بین‌الملل نیز می‌باشیم و در همین راستا، NCR بستر مناسبی قلمداد می‌شود به‌گونه‌ای که حتی انتقاداتی که به نحله‌های گوناگون NCR وارد می‌شود نیز، خود، یک گام به توسعه نظریه‌های روابط بین‌الملل در حالت کلی، و یک گام به پیشرفت نظریه‌های NCR در حالت خاص، کمک خواهد نمود و عاقبت، رئالیسم نئوکلاسیک با بهره‌گیری از علومی مانند روان‌شناسی، عصب‌شناسی، پزشکی و ...، به یک بستر تئوریک مفیدتر، تبدیل خواهد شد.



۲۱۷

بررسی محیط منطقه‌ای  
دریای خزر؛ شناخت  
الگوهای منازعه و همکاری  
امنیتی

## References

- Barkin, J. (2020). Constructivist and Neoclassical Realisms. In J. Barkin (Ed.), *The Social Construction of State Power: Applying Realist Constructivism* (pp. 47-72). Bristol, UK: Bristol University Press. <https://doi.org/10.56687/9781529209846-004>.
- Baumgartner, Frank. (2013). Ideas and Policy Change. *Governance*. 26. 239-258. 10.1111/gove.12007.
- Brooks, Stephen G. and Wohlforth, William C (2002)., “American Primacy in Perspective”, *Foreign Affairs*, 81(4)., 20-33.
- Ceroli, L. (2024). Neoclassical Realism, Global International Relations, and the unheard echoes of Realist practices from the South. *The British Journal of Politics and International Relations*, 0(0). <https://doi.org/10.1177/13691481241230858>
- Dunne, Tim & Hansen, Lene & Wight, Colin. (2013). The end of International Relations theory?. *European Journal of International Relations*. 19. 405-425. 10.1177/1354066113495485.
- Firoozabadi, Jalal & Ashkezari, Mojtaba. (2016). Neo-classical Realism in International Relations. *Asian Social Science*. 12. 95. 10.5539/ass.v12n6p95.
- Foulon, M. (2015). Neoclassical Realism: Challengers and Bridging Identities. *International Studies Review*, 17(4), 635–661. <http://www.jstor.org/stable/24758570>.
- Götz, Elias. (2021). Neoclassical Realist Theories, Intervening Variables, and Paradigmatic

- Boundaries. *Foreign Policy Analysis*. 17. 10.1093/fpa/oraa026.
- Gustav Meibauer, Linde Desmaele, Tudor Onea, Nicholas Kitchen, Michiel Foulon, Alexander Reichwein, Jennifer Sterling-Folker, Forum: Rethinking Neoclassical Realism at Theory's End, *International Studies Review*, Volume 23, Issue 1, March 2021, Pages 268–295, <https://doi.org/10.1093/isr/viaa018>.
- Hagh Shenaa, Mohammad Reza (2011), Neoclassical realism: from international politics to foreign policy. *Foreign Policy Quarterly*, 27(3), 659-678.
- Hall, P. A. (1993). Policy Paradigms, Social Learning, and the State: The Case of Economic Policymaking in Britain. *Comparative Politics*, 25(3), 275–296. <https://doi.org/10.2307/422246>.
- KITCHEN N. Systemic pressures and domestic ideas: a neoclassical realist model of grand strategy formation. *Review of International Studies*. 2010;36(1):117-143. doi:10.1017/S0260210509990532.
- Kitchen, Nicholas. (2018). Type III NCR - A Restatement.
- Meibauer, G. (2023). Neorealism, neoclassical realism and the problem(s) of history. *International Relations*, 37(2), 348-369. <https://doi.org/10.1177/00471178211033943>.
- Morgenthau, H. (1956a) **Politics Among Nations**. New York: Alfred A. Knopf.
- Ripsman, N.M. (2009). Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy: Neoclassical realism and domestic interest groups.
- Ripsman, Norrin M., Jeffrey W. Taliaferro, and Steven E. Lobell, 'Neoclassical Realist Theory and the Limits of Structural Realism', **Neoclassical Realist Theory of International Politics** (New York, 2016; online edn, Oxford Academic, 19 May 2016), <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199899234.003.0002>, accessed 20 Jan. 2024.
- Salimi, Hossein and Ebrahimi, Menareh (2013). "Theoretical, meta-theoretical foundations and criticism of the theory of neoclassical realism", *International Relations Research Quarterly*, first period, number 17, pp. 42-13.
- Schweller, R. (1996) 'Neorealism's Status-Quo Bias: What Security Dilemma?'. *Security Studies*, 5, pp. 90 – 121.
- Schweller, Randall L. (2004). Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing, *International Security*, 29 (2), 159-201.
- Sears, N.A. The neoclassical realist research program: Between progressive promise and degenerative dangers. *Int Polit Rev* 5, 21–31 (2017). <https://doi.org/10.1057/s41312-017-0020-x>.
- Shimko, K. (1992) 'Realism, Neorealism, and American Liberalism'. *The Review of Politics*, 54, pp. 281-301.
- Shojaie, Amirroham & Simbar, Reza (2023), Analysis and criticism of Fareed Zakaria's state-centered realism theory, Emphasizing its study in Iran, *Foreign Relations Quarterly*, 15(3), 112-134. doi: 10.22034/fr.2024.411934.1434.
- Shweller, Randall L (2002)., "Missed Opportunities and Unanswered Threats: Domestic Constraints on the Balance of Power", Paper Presented at the annual Meeting of the American Political Science Association, Boston, Massachusetts.
- Sil, Rudra & Katzenstein, Peter. (2010). Beyond Paradigms: Analytic Eclecticism in the Study of World Politics.
- Vasileiadis, P. (2023). Reconstructing neoclassical realism: a transitive approach. *International Relations*, 0(0). <https://doi.org/10.1177/00471178231185747>.
- Waltz, K. (1979) **Theory of International Politics**. United States: McGraw-Hill.

